

# زبان کهن

دکتر فتح‌الله مجتبی‌ای

## نسخه‌ای کهن از شاهنامه فردوسی

متعلق به مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

چندی پیش باخبر شدیم که نسخه‌ای کهن از شاهنامه فردوسی که از سه چهار قرن پیش در خاندان قدیمی سعدلو یکی از خاندانهای مقیم نخجوان و آذربایجان نگهداری می‌شده، به بعضی از کتابخانه‌های بزرگ تهران عرضه شده است، و مالک آن برای آنکه پس از او این ودیعه خاندانی تباہ نشود و یا بدست دلالان اینگونه آثار از کشور بیرون نرود قصد دارد که آنرا در زمان حیات خود در داخل کشور به محل مطمئن بسیاری (نگاه کنید به یادداشت آقای ایرج افشار در مجله آینده، مهر-اسفند ۱۳۷۱). سرانجام به راهنمایی آقایان دکتر اصغر مهدوی و محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار، و به کوشش آقای عنایت‌الله مجیدی، «مدیر کتابخانه و سرکز اسناد مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی»، این کتاب به مرکز دایرةالمعارف آورده شد و پس از بررسی از لحاظ صحت و قدمت، به شماره ۱۱۱۱ در شمار نسخه‌های خطی کتابخانه مرکز قرار گرفت. در جلسه‌ای که برای بررسی و تعیین ارزش این نسخه با حضور آقایان دکتر اصغر مهدوی، دکتر زریاب خوئی، آقای احمد مزوی و نگارنده تشکیل یافت، کلاً تعلق آن به سده هشتم هجری تأیید شد.

این نسخه به قطع رحلی بزرگ (۲۳×۲۳ سانتیمتر) و شامل ۵۳۹ برگ (۱۰۷۵ صفحه) است که شاهنامه فردوسی از آغاز تا پایان در متن و خمسة نظامی بطور چلیبا در حواشی صفحات آن، هر دو به یک خط، نوشته شده است. تنها افتادگی این نسخه صفحه آخر آن است که در حدود سی بیت از پایان اقبالنامه نظامی را شامل بوده، و یقیناً تاریخ کاتب و احتمالاً نام کاتب و محل استنساخ را نیز در برداشته است، ولی باتوجه به رسم الخط کتاب و برخی خصوصیات املائی و شواهد دیگر شاید بتوان آنرا بازمانده از اواخر سده هفتم یا نیمه اول سده هشتم (که معمولاً در نسخه‌ها اشکال املائی قدیمتر و جدیدتر در کنار هم دیده می‌شود) دانست. بهر تقدیر، این نسخه گرچه کهنترین یا بهترین نسخه شاهنامه نیست، لیکن بی‌شک کهنترین نسخه شناخته شده شاهنامه در ایران، و یکی از کهنترین نسخه‌های این کتاب در جهان است.

تا آنجا که می‌دانیم، از نسخه‌های شناخته شده و تاریخ‌دار شاهنامه دو نسخه فلورانس (مورخ ۶۱۴؟) و موزه بریتانیا (مورخ ۶۷۵) از سده هفتم، و دو نسخه طویقا پوسرای استانبول (۷۳۱ و

(۷۷۲)، سه نسخه دارالکتب قاهره (۷۴۱ و ۷۷۳؟ و ۷۹۶)، نسخه کتابخانه دولتی لنینگراد (۷۳۳)، چستریتی دوبلین (۷۴۱) و موزه ملی کراچی (۷۵۲) از سده هشتم برجای مانده‌اند، و از این شمار بعضی ناقص یا ناتمام‌اند و بعضی بیش از نیمی از تمام کتاب را دربردارند. در این نسخه تمامی شاهنامه به خط نسخ خوب و پخته و خوانا و با قلم فولادی بر کاغذ سمرقندی نسبتاً ضخیم نخودی رنگ نوشته شده است. متن صفحات با خطوط طلائی در چهار ستون جدول‌بندی شده، و هر صفحه شامل ۵۰ بیت شاهنامه در متن و ۲۵ بیت خسته نظامی در حواشی است (جز در مواردی که عنوانها و سرفصلها جای چند بیت را گرفته است)، و سه لچک گل و بوته ظریف در آغاز و میان و پایان هر حاشیه با شنگرف و طلا نقاشی شده است. چنین بنظر می‌رسد که جدول‌بندی صفحات و تحریر سرفصلها و عنوانهای حواشی بعد از تحریر متن صورت گرفته است، زیرا در چند مورد در فاصله میان متن و حاشیه و در فواصل ستونها ابیاتی به خط اصلی افزوده شده که خطوط جدول در دو سر آنها قطع شده و از آنها نگذشته است، و بعضی از سرفصلها و عنوانهای حاشیه یا نوشته نشده و یا به خط جدیدتری افزوده شده است. دو صفحه اول کتاب بطریقی بسیار زیبا و ظریف تذهیب کاری شده و بر لوحه‌های رنگین بالا و پایین این دو صفحه این دو بیت دیده می‌شود:

(صفحه سوم)

(صفحه دوم)

کسی در باب فردوسی چه گوید  
که اورمسزیزت از سر الهی  
روان آب حیات اندر سیاهی

شبه نامه نظر کن تا ببینی  
کسی در باب فردوسی چه گوید  
شبه نامه نظر کن تا ببینی

از صفحه ۲ (ورق اب) تا صفحه ۱۰۲۹ (ورق ۵۱۵ الف) شاهنامه در متن و خسته نظامی در حواشی است، و از صفحه ۱۰۳۰ (ورق ۵۱۶ ب) تا پایان (صفحه ۱۰۷۴، ورق ۵۲۶ ب) متن و حواشی را بقیه اسکندرنامه گرفته، و چنانکه گفته شده صفحه آخر که در حدود ۳۰ بیت از اقبالنامه شامل می‌شده افتاده است. این نسخه بدون تصویر است، مقدمه‌ای ندارد، و طبعاً از هجوتامه معروف هم در آن اثری نیست. تعداد ابیات شاهنامه در آن نزدیک به چهل و نه هزار است. برخی از خصوصیات املائی و ویژگیهای رسم الخط این نسخه چنین است:

- ۱- حرف «پ» به هر دو صورت «ب» و «پ» و غالباً به شکل «پ» (با سه نقطه) نوشته شده.
- ۲- حرف «ج» تقریباً همیشه بصورت «ج» (با یک نقطه) آمده، ولی بصورت «چ» (با سه نقطه) نیز گهگاه دیده می‌شود.
- ۳- «ذ» فارسی به هر دو صورت «ذ» (با یک نقطه) و «د» (بی نقطه) دیده می‌شود، ولی برخی کلمات چون «ایذر» و «پذر / بذر» تقریباً همیشه با «ذ» (با یک نقطه) است.
- ۴- «ژ» همیشه با همین شکل با سه نقطه، اما همه جا «دز» (= دژ)، «زوبین» (= زوبین)، «زنده پیل» (= زنده پیل) با یک نقطه نوشته شده.
- ۵- «گ» همیشه بصورت «ک» (با یک سرکش).

۶- کسره اضافه و موصوف و «یاء» وحدت و نکره بعد از «هاء» بیان حرکت و الف ممدود بصورت یاء مرخم (بشکل همزه): «زنده» بجای «زنده‌ای» «تخته» بجای «تخته‌ای»، «بالا» بجای «بالای».

۷- «یاء» بعد از واو و الف ممدود و قبل از «یاء» وحدت و نکره و نسبت و نظایر آن بصورت «یاء» بجایی بجای «جائی»، «جویی» بجای «جوئی»، «آیی» بجای «آئی».

۸- کاف موصول همیشه بصورت «که»، جز در اتصال به ضمائر، چون «کین»، «کان»، «کو»، و در چند مورد، چنانکه در نسخه‌های قدیمتر دیده می‌شود، کاف به حرف بعد متصل می‌شود: «کهر» (= که هر)، «کباشد» (= که باشد). «چه» نیز گاهی به حرف اول کلمه بعد متصل نوشته شده: «جباید» (= چه

باید).

۹- الف «است» در اتصال به کلمه پیشین همیشه حذف می‌شود: «شبست»، «کمترست»، «نکوست»، «بودست»، «نوستت».

۱۰- زیر حرف «ک» (کاف با یک سرکش) در چند مورد سه نقطه گذارده شده:

«کرانه» (ص ۵ / سطر آخر)، «کنون» (۷/۸)، «کرانه» (۲۲/۲۰)، «کران تا کران» (۶/۱۰۰)؛ «کردار» (۲۲/۵۸۲) همه به سه نقطه زیر کاف. مشخص کردن گاف فارسی با سه نقطه در نسخه‌های قدیم مرسوم بوده است، ولی گذاردن سه نقطه زیر کاف (با یک سرکش) را من در جای دیگر ندیده‌ام. در بعضی از دستنویسهای کهن زیر این حرف گاهی یک نقطه می‌گذاشته‌اند (نگاه کنید به عکس نسخه ترجمان البلاغه رادویانی، طبع احمد آتش، در موارد مختلف).

۱۱- زیر دو حرف «ع» و «ح» در کلمات یک سر «ع» و «ح» کوچک گذارده شده است. این دو علامت در بعضی از نسخه‌های بازمانده از سده‌های ششم و هفتم دیده می‌شود (نگاه کنید به عکس نسخه ترجمان البلاغه و عکس نسخه مثنوی قونیه، چاپ تهران).

۱۲- یاء کشیده برگشته غالباً دو نقطه در زیر دارد.

۱۳- تلفظ بعضی از کلمات با شکل و حرکت مشخص شده: رُخشنده، زُبان، سُوار، گُزند (همگی به ضم اول).

۱۴- بعضی از صورتها و ضبطهای کهنه در این نسخه حفظ شده است: «کاجکی» (= کاش که)، «کباشده» (= که باشد)، «چنو» (= چون او)، بذ اندیشه شهریار زمین؛ بذ آتش گرفت آرزو هم بنان. ولی برخی از اشکال قدیمی را نشناخته و تحریف کرده است: بیگسان ز توش زمانه مدان (بجای «روشن زمانه»)، که روشن زمانه بر آسان بود (بجای «روشن زمانه...»).

۱۵- یاء پیشوند و حرف اضافه، نون نقی و میم نهی در کلماتی که از چند حرف همشکل تشکیل یافته‌اند غالباً جدا نوشته شده است: به‌بیند، نه‌بیند، مه‌بیند...

۱۶- آنچه (با جیم) و آنچه (با جیم) و هرجه (با جیم) و هرج؛ ایدونکه و ایدونک؛ نوشت و نبشت (و مشتقات دیگر فعل نوشتن)؛ فیروز و پیروز؛ کج / کچی و کز / گزی، لاجورد و لاجورد؛ شارسان و شارستان؛ خارسان و خارستان... بهر دو صورت.

۱۷- گاهی اجزاء بعضی از کلمات را بطور نادرست از هم جدا کرده است: دل و جان بمه روی آکنده‌ایم (۱۳/۴۷) بجای... بهمروی آکنده‌ایم؛ اگر آب دندان بود می زبان (۷/۱۹۷) بجای... میزبان.

۱۸- بعضی کلمات را به تصحیف و ظاهراً چنانکه شنیده می‌شده نقل کرده است: «دیره» بجای تیره (۱۱/۱۲۴، ۱۷/۱۹۵)، «بشداقتی» بجای بشتافتی (۱۵/۹۵)، «شصد» بجای شصت (۱۶/۷۰).

بعضی از خصوصیات دیگر این نسخه از لحاظ چگونگی ضبطها و نسخه بدلها:

۱- کاتب این نسخه کلاً شخصی خوش خط، ولی کم سواد و سهل انگار بوده، و در نقل ابیات از نسخه اصل خود، و نیز در نقطه‌گذاری کلمات تسامح بسیار داشته است، و در کتابت او تحریف و تصحیف و سهو و خطا کم نیست (البته این کیفیت اختصاص به این نسخه ندارد و در همه نسخه‌های این کتاب و دستنویسهای دیگر بدرجات مختلف دیده می‌شود). گاهی ترتیب کلمات یا مصراعها و ابیات در استساخ بهم خورده و پس و پیش شده است، ولی در اغلب اینگونه موارد کاتب تقدم و تاخر اجزاء را با علامت «م» و «خ» مشخص کرده است. از مقابله بخشهایی از این نسخه با نسخه‌های چاپی جدید شاهنامه ملاحظه شد که در مواردی بی‌بی یا ابیاتی از قلم افتاده و یا جابجا شده (و شاید در نسخه

اصل آن چنین بوده) و طبعاً یوستگی مطالب مختل شده است.

۲- برخلاف بیشتر نسخه‌های این کتاب، عنوانهای فرعی در این نسخه کم است، چنانکه در داستان هفتخوان رستم هر هفت بخش داستان زیر عنوان کلی «رفتن رستم بمازندران» (و نه «داستان هفتخوان رستم») در پی هم آمده است، و تنها خوان سوم با عنوان «بخواب رفتن رستم و ازدها بسر او آمدن» و خوان ششم با عنوان «کشته شدن ارژنگ دیو بر دست رستم زال و رفتن رستم بنزد کاووس شاه» مشخص شده است.

۳- در مواردی ضبظهایی در این نسخه دیده می‌شود که مخصوص آنست (و تا آنجا که از نسخه بدل‌های چاپ مسکو و حواشی گسترده و بسیار سودمند طبع‌های خالقی مطلق بر دو جلد اول شاهنامه برمی‌آید) در نسخه‌های دیگر نیست: «دماوندکوه» در داستان ضحاک هر سه بار «دباوندکوه» نوشته شده (۱۷/۴۴، ۲۶/۱۸، ۱۹).

مدت سرگردانی جمشید پس از چیره شدن ضحاک بر او در همه نسخه‌ها صد سال است، و در این نسخه صدماه: «چو صدماهش اندر جهان کس ندید»... «صدم ماه روزی بدریای چین». دوران پادشاهی جمشید نیز در همه نسخه‌ها هفتصد سال آمده، ولی در این نسخه هم در عنوان و سرفصل و هم در متن هشتصد سال است. در پادشاهی کیخسرو و آغاز جنگ بزرگ او با افراسیاب، فردوسی به سالهایی که بنظم شاهنامه مشغول بوده و به سختی و تنگدستی روزگار می‌گذرانده است اشاره می‌کند:

چنین سال بگذاشتم بیست و پنج بدرویشی و زندگانی برنج (۴۰۸)

چنانکه در پایان شاهنامه نیز در این نسخه و بعضی از نسخه‌های قدیمی دیگر باز از بیست و پنج سالی که در این کار رنج برده با تعبیر «دو ده سال و پنج» سخن می‌گوید. مصراع اول این بیت در نسخه فلورانس (ص ۴۶۸) و نسخه‌هایی که در چاپ مسکو زیر نظر بوده بصورت «چنین سال بگذاشتم شصت و پنج» نقل شده است.

۴- برخی از ابیات در این نسخه ساختاری خاص خود دارد که با ضبط هیچیک از نسخه‌های دیگر (بنابر متن و حواشی شاهنامه طبع خالقی) مطابق نیست:

بلشکر بفرمود کماندر نهید سرازرا زخون بر سرافرنهید (۱۶/۲۱۵)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: کمان را (ها) سراسر به زه (زین) در (بر) نهید (طبع خالقی، ۲/۲۸۶ متن و حواشی).

سپهد چو از کسنگ بیرون کشید درفش و سپه‌سوی هامون کشید (۸/۲۱۶)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: سپه را به تنگی به هامون کشید (۲/۲۸۸ متن و حواشی).

کنون این سخنها چو در مان کنید مبادا که این بردل آسان کنید (۱۰/۵۷)

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: چه خواهید (گوئید) و با من چه پیمان کنید (۱/۱۸۸ متن و حواشی).

نیبسنده نسامه را پیش خواند بر تخت پیشش بزانونشانند (۲/۱۸۲)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: بر تخت خویشش (پیشش) بکرسی (بتندی) نشانند؛

سخن از کم و بیش هرگونه راند؛ بکرسی زر پیکرش بر نشانند (۲/۲۶۶ متن و حواشی).

بازه میانش بدو نسیم کرد جهانرا ز کردار بدیم کرد (۱۵/۲۵)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: جهانرا از او پاک بریم (پاک و بی‌بیم) کرد (۱/۵۲ متن و حواشی).

از آشفتن شاه و پیکار اوی بدرگاه دیدم همه گفتگوی (۷/۱۴۶)،

مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: ندیدم (بدیدم) بدرگاه برگفتگوی؛ بدیدم از این راه برگفتگوی (۲/۱۵۰ متن و حواشی).

جهان پهلوان پیش او بر بیای بدستوری بازگشتن بجای (۱/۸۸)،  
مصراع دوم در نسخه‌های دیگر: پرستنده او بود و هم راهنمای، بیازید (بسازید) و دادش بر (ابر)  
تخت جای (۱/۲۸۸ متن و حواشی).

به پیش اندرون صف زده زنده پیل وزان تخت‌فیروزه برسان نیل (۱۰/۱۴۸)،  
مصراع اول در نسخه‌های دیگر: ... بسته صد (صف) زنده پیل (۱۵۹/۲ متن و حواشی).

که کشتی و زوزق بیارید زود گذارید یکسر بدین سوی رود (۱/۲۳)،  
مصراع اول و دوم در نسخه‌های دیگر: که کشتی و زوزق هم اندرشتاب گذارید یکسر بدین روی  
آب،

که کشتی و آن زوزق هم اندرشتاب گذارید براین (برآن، بدان) روی آب  
(۷۳/۱ متن و حواشی).

به افسون همان سنگ خارا بست چنان نام بردار یزدان پرست (۲۲/۲۲)،  
در نسخه‌های دیگر: به افسون همان (مرآن) سنگ بر جای خویش بست و بجنید آن سنگ  
پیش (۷۳/۱ متن و حواشی).

۵- ضبطهای این نسخه کلاً و غالباً بانسخه‌های طوپقا پوسرای (مورخ ۷۳۱)، کتابخانه عمومی  
لنینگراد (مورخ ۷۲۳)، قاهره (مورخ ۷۹۶)، پاریس (مورخ ۸۴۴)، فرهنگستان شوروی (مورخ  
۸۴۹)، کتابخانه بریتانیایی (مورخ ۸۹۱)، کتابخانه دولتی برلین (مورخ ۸۹۴) همخوانی و همسانی  
دارد، لیکن در مواردی، خصوصاً در توالی ابیات و وقایع، همیشه با آنها مطابق و یکسان نیست، چنانکه  
داستان «رفتن رستم به البرزکوه بطلب کیقباد»، روایت «بنای کنگ دژ» در داستان سیاوش، روایت  
«اسب گزیدن سهراب و صفت اسب او»، و دو روایت «رزم رستم با قباد چینی» و «رزم آغوش با  
رستم» در داستان کین سیاوش که در بیشتر یا برخی از این نسخه‌ها آورده شده، در این نسخه نیست.  
علاوه بر این، گاهی در این نسخه ضبطها و نسخه بدلهاست که با نسخه‌های دیگر (چنانکه در  
متن و حواشی طبع خالقی مطلق و طبع مسکو نقل شده) اختلاف دارد، و تنها در نسخه فلورانس (که  
ظاهراً یا اصل دیگری جدا از نسخه‌های دیگر داشته و یا بر سنتهای شفاهی شاهنامه خوانی از نوع روایات  
نقالان محلی مبتنی بوده است) دیده می‌شود:

فرستاده را گفت کای هوشیار «تو را ترس و پوزش نیاید بکار»

(۱۷/۳۴ = ۱۱۲/۱ متن و حواشی)

«یکی سنگدل» پرنیان برکشید بریده سر ایرج آمد پدید

(۲۵/۳۷ = ۱۲۲/۱ متن و حواشی)

همی خواهم از روشن کردگار که چندان «گذر» یابم از روزگار

(۱۶/۲۱۳ = ۳۸۰/۲ متن و حواشی)

بکوشم نمیرم مگر «غمرواره» نسخواهم از ایرانیان زینهار

(۶/۲۵۵ = ۲۸۷ فلورانس = ۶۲/۴ طبع مسکو و حواشی)

۶- این گفته دکتر محمد امین ریاحی را باید به عنوان یک اصل پذیرفت که «... بیتهای محتوی  
تاریخها و سالهاست که در نسخه‌های مختلف شاهنامه آمده و اساس تحقیق دانشمندان قرار گرفته... همه از  
آن فردوسی است و باید پذیرفت که هیچ کاتبی نفعی در سرودن بیتی متضمن تاریخهای ختم کتاب یا  
اشاره به سن و سال شاعر نمی‌توانست داشته باشد» (تاملی دیگر در سالشماری زندگی فردوسی» در  
هفتاد مقاله، ۴۶۶-۷/۲). بدیهی است که اینگونه ابیات که در آنها ذکر تاریخی آمده، و نیز ابیاتی که در  
آنها فردوسی از سالهایی که صرف سرودن شاهنامه کرده است سخن گفته، و یا به سالهای عمر خود







اشاره کرده است همگی از خود اوست و به تحریرهای مختلف این منظومه تعلق دارد. چنانکه پیش از این نیز گفته شده (مجله آینده، آبان و آذر ۱۳۶۲، صص ۶۰۵-۶۰۳)، فردوسی شاهنامه را پس از تحریر اولیه آن در ۳۸۴ تا اواخر عمر، یعنی حدود ۴۱۰، که سالهای عمرش به هشتاد نزدیک می‌شده، یکی دو بار دیگر از نو تحریر کرده، و هر تحریر مجدد طبعاً با تجدید نظر در الفاظ و عبارات و بازنویسی و اصلاح و افزایش و کاهش همراه بوده است. ظاهراً پس از اولین تحریر شاهنامه نسخه برداری از آن آغاز شده و بموازات تحریرها و بازنویسهای بعدی او، نسخه برداری از آن همچنان ادامه داشته است، چنانکه خود او نیز به این امر اشاره کرده و از آن چندان خوشدل نبوده است. بنابراین در زمان حیات فردوسی نسخه‌هایی از شاهنامه در میان مردم پراکنده بوده است که هم از لحاظ ساختار لفظی و معنایی، و هم از لحاظ حذف و اضافه با یکدیگر اختلاف داشته‌اند. پس از مرگ فردوسی نیز کاتبان آنچه را که در نسخه‌های مختلف می‌یافتند در هر بخش در پی هم ثبت می‌کردند، و بدین سان نسخه‌هایی ساخته و پرداخته می‌شد که طبعاً ترکیبی بود از مندرجات نسخه‌هایی که بدست کاتب می‌رسیده، و تداخل تحریرها و اصلاحات و اضافات خود فردوسی در این منظومه. از اینرو از همان آغاز نسخه‌های شاهنامه یکسان و یکدست نبوده، و از لحاظ تعداد و ترتیب ابیات، کم و بیشی قطعات و روایتها و چگونگی ضبطها با هم اختلاف داشته‌اند. اما این سخن بدان معنا نیست که کاتبان و نسخه برداران در پاره‌ای از دگرگون شدن و حذف و اضافات دست نداشته‌اند. بسیار دیده می‌شود که کاتبی یا از روی بی‌سوادی ضبطی را فهمیده و به تشخیص نادرست خود آنرا دگرگون کرده، یا بنا بر سابقه ذهنی و سپردن قلم به فرمان حافظه لفظی را بجای لفظ دیگر آورده، و یا برای آنکه بیتی را به ذوق و سلیقه خود بهتر و روشن‌تر کند و یا نکته‌ای و وصفی را کامل‌تر سازد، متن را با دستکاری و کاهش و افزایش دگرگون کرده است. اما تعیین اینگونه موارد به معیارها و دلائل مسلم نیاز دارد و کاری است بسیار دشوار و غالباً ناممکن.

در نسخه‌ای که اکنون مورد نظر ماست چند نکته درباره اشاراتی که به سالهای عمر فردوسی و سالیانی که صرف سرودن شاهنامه کرده است دیده می‌شود که با توجه به ضبط نسخه‌های دیگر قابل ذکر است:

۱- در آغاز داستان جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، فردوسی به سالهایی که در سرودن شاهنامه رنج برده اشاره می‌کند:

بسپوستم این نامه باستان	پسندیده از گفته باستان
که تا روز پیری مرا بردهد	بزرگی و دینار و افسر دهد...
همی داشتم تا کسی آید پدید	جوادی که جودش نخواهد کلید...
چنین سال بگذاشتم بیست و پنج	پدرویشی و زندگانی برنج (۴۰۸)

بگمان من صورت درست بیت آخر همین است که در این نسخه آمده و شاعر در آن به سالیانی که صرف نظم شاهنامه کرده است اشاره دارد، نه به سالهای عمر خود، و اینکه در نسخه‌های دیگر (تک. نسخه فلورانس، ۴۶۸؛ طبع مسکو، ۲۳۷/۵) بجای «بیست و پنج» «شصت و پنج» نوشته‌اند از آن روی بوده است که فردوسی در شاهنامه چند بار از شصت و پنج سالگی خود یاد کرده، و کاتب به سابقه ذهنی و به فرمان حافظه خود بدون توجه به مقام و موقع کلام همان سانشمار را درج کرده است.

۲- در همین آغاز جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب چند بیت بعد از ابیاتی که نقل شد، فردوسی اشاره به سالهای عمر خود در هنگام سپهسالار شدن محمود پس از مرگ سبک‌مکن کرده است:

بد آنکه که شد سال پنجاه و هفت	جوان تر شدم چون جوانی برفت...
فریدون بیدار دل زنده شد	زمین و زمان پیش او بنده شد



نوشته شده است که این کتاب در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر تبریز نوشته شده است و در آنجا که در این کتاب...

بش چلفه نوشه رحمدلی  
جو ز می برارید از سدا  
هر چه در وقتش بنویسد  
سلاک بر رانی ملک است  
نوشه بنون منگشته بود  
چرخ خردن باد و تابان بود  
که دارد جهان زیر دست  
بدان ناهماز انشا کند  
نقشه خیمای خوی بر جان  
بد و مجلس شاه خرم شن  
نظر کن درین جام گیتی نای  
بن بر جان بر کشای بر کید  
سومند آمد اول بفر بر کار  
چه نمودی که در وطن از کار  
بجو آن یاوری نیست بر دست  
او که هر بر آمد ز دریای  
انخوی شد این جگر بر زمین  
فرستاد ام هر دو را ز دست  
ساید جو آمد بر محمد یار  
جان باز که افتش از چشم  
جو که هر بر و ن آمدن گاهی  
من آن که هر آورد از آن  
تبار و فی قتل از آن کج  
زیوشن با ز جرم بوس  
بسیار بود که بر لغتن

وز روزن این جرم پرورد  
نشند در روزم بر کیناد  
سایک فنا ز عین کوش  
ککلید در باغها نش  
نظام دوم شاید او را زده  
جو بیل سستی ده فرزند  
جان م سلاک م جهان بملوا  
و صدندی که در دست  
جهان ملک آفاق او در دست  
کساور بر کار عالم شن  
به پن آنچه خوشی گیتی خدا  
که روی ز دانی آمد بد  
اگر کهدی آمد بشکستی بد  
هر ایک زمان داری آقال  
که در عهد بسوزم که جای  
فروزن او درویشان را می  
جو شمس آن بر روشخ برین  
که یا قوت را در چ و در کوه  
جنن بر دوی جهان بود  
که آید من باشند در چشم  
ز کوه خزان کشت گیتی تن  
بهر فروشی زار و خاک  
ضع دارم اندان دست رخ  
که در کشتک نام که هر فروش  
جو هر بد ریاد را انداختن

ز شهری شمه نوش او  
در آن آگین خازنی شد  
نشسته بحر کشته که هر کوشی  
وز بری بند بر پیش او  
زهر کشوری که در چشمی  
هدیم هشاروشه نیست  
دران نرم کاشور بر کار  
کهی بافتن و در طراز آورد  
بغوروی نامه و دیوانه  
خه ای وارث نرم کج روی  
خیا این خلقی زاوه  
که نامیل زد ضعی بر غنچه  
برای ز می بدن غری  
سکران بی برم آهسته  
فرستادن بان لیلوی پاک  
یکی محبت می یافت  
جنوت کشته و دهندوی  
عری که با هر ماد بود  
جو من نزل خاص تو جان داد  
مراناد با غا سراید عن  
سیان دست هر یک که در  
نه از بران کین چنین کوه  
فرورفت از جرم کشت  
که خونی که در خون بود  
ازان به که در گوش بار یک

نوشته شده است که این کتاب در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر تبریز نوشته شده است و در آنجا که در این کتاب...

نوشته شده است که این کتاب در سال ۱۳۰۰ هجری قمری در شهر تبریز نوشته شده است و در آنجا که در این کتاب...

بیت اول در این نسخه (و بعضی از نسخه‌های دیگر) بصورتی است که نقل شد، ولی در نسخه فلورانس و بعضی از نسخه‌های خطی و چاپی دیگر در مصراع اول بیت بجای «پنجاه و هفت» «پنجاه و هشت» ضبط کرده‌اند. در این مورد نیز بگمان من، ضبط «پنجاه و هفت» درست است، زیرا در این صورت در آغاز سه‌سالاری محمود در ۳۸۷ فردوسی پنجاه و هفت سال داشته، و طبعاً ولادت او در ۲۳۰ قرار می‌گیرد، و این تاریخ با اشاره‌ای که فردوسی در پایان شاهنامه به پایان هفتاد سالگی و آغاز هفتاد و یک سالگی خود در سال ۴۰۰ هجری کرده است موافق‌تر است:

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک همی زیر بیت اندر آمد فلک...

ز هجرت شده پنج هشتاد بار بنام جهان داور کردگار

باید توجه داشت که بیت اول را شاعر هنگامی سروده است که هفتاد سال تمام از عمرش گذشته و هفتاد و یک سالگی را آغاز کرده است. بنابراین در سال ۴۰۰ هجری هفتاد سال تمام داشته، نه هفتاد و یک سال، و ولادت او را با این حساب باید در ۲۳۰ دانست (نه در ۲۲۹ که معمولاً فرض می‌شود).

۳- آشفته‌گی و تداخل نسخه‌ها و تحریرها در ابیات پایانی شاهنامه از هرجای دیگر در این کتاب بیشتر و آشکارتر است. ذکر سالهای عمر فردوسی، سالهایی که در نظم شاهنامه رنج برده، و تاریخهایی که به تحریرهای مختلف منظومه مربوط بوده، در این ابیات بطور پراکنده در نسخه‌های مختلف دیده می‌شود. ولی هیچ دو نسخه‌ای از لحاظ تعداد ابیات و ترتیب و توالی آنها با هم مطابق نیستند، و ذکر تاریخها و سالشمارها نیز در همه نسخه‌ها یکسان نیست. در این قطعه پایانی شاهنامه در نسخه‌های مختلف به ۶۵، ۷۱ و ۸۰ سالگی فردوسی، به ۲۵، ۳۰ و ۳۵ سالی که در نظم این منظومه رنج برده، و نیز به سالهای ۲۸۴ و ۴۰۰ هجری بطور پراکنده اشاره رفته است. اینها همه ایساتی از تحریرهای اصلی شاهنامه در اوقات مختلف بوده که بعدها در طول زمان درهم آمیخته و در یکدیگر داخل شده است، و چون کاتبان و نسخه‌برداران آنها را با هم ناسازگار می‌دیدند بعضی را برحسب فهم و تشخیص خود در استساخ حذف و بعضی را حفظ می‌کرده‌اند:

در نسخه‌ای که مورد گفتگوی ماست سه بیت اول این قطعه بهم مربوط و به یک زمان تعلق دارند:

چو بگذشت سال از نیم سده پنج فزون گشتم اندیشه درد و رنج

به تاریخ شصت و پنج به پیش اختر دیرباز آمدم

دو ده سال از سده بیست و سه مرا همه عمر رنج اندرین شد مرا

روشن است که در نسخه‌های ۶۵ سالگی فردوسی (۳۹۵ هجری) و ۲۵ سال بعد از آغاز نظم شاهنامه (در ۳۷۰) تعلق دارد. در اغلب نسخه‌ها بیت سوم را حذف کرده‌اند، ولی در اصالت آن و تعلق و ارتباطش به همین محل جای گفتگو نیست. ظاهراً این سه بیت و ابیات بعد از آن (که ذکر کسانی است که فردوسی را در تهیه لوازم این کار یاری کرده‌اند) باید به تحریر دوم کتاب که در ۳۹۵ و در روزگار وزارت ابوالعباس اسفراینی انجام پذیرفته مربوط باشد. دو بیت دیگر که در همه نسخه‌ها هست و در آنها از آغاز هفتاد و یک سالگی شاعر و از سال ۴۰۰ هجری سخن رفته نیز در این قطعه آورده شده است، که به ظن غالب باید به اتمام تحریر سوم در همان سال وسی در تقدیم مجدد آن به سلطان محمود توسط امیر نصر ارتباط داشته باشد. هیچ یک از ایساتی که در آنها به سال ۳۸۴ (مربوط به تحریر اول)، و به مدت ۳۰ سال و ۳۵ سال رنج بردن در نظم شاهنامه، و به ۸۰ سالگی شاعر اشاره شده و در بعضی از نسخه‌های دیگر دیده می‌شود در این نسخه نیست.

این بیت معروف:

ز هجرت شده پنج (و) هشتاد بار بنام جهان داور کردگار

که در نسخه‌های دیگر در داخل متن قطعه پایانی آورده شده، در این نسخه بیت آخر شاهنامه

است، و به گمان من کاتب این نسخه و یا کاتب نسخه‌ای که اصل آن بوده، خواسته است که آغاز شاهنامه و پایان آن هر دو «بنام خداوند جان خرده» و «بنام جهان داور کردگار» باشد.

آنچه در اینجا آورده شد نمونه‌هایی بود از ضبط‌های این نسخه که در مقابله و مطالعه بخشهای کوتاهی از آن بنظر رسید، و روشن است که اگر تمامی دست‌نوشته بدقت بررسی شود نمونه‌های فراوانی از هر یک از موارد بدست خواهد آمد که برای تصحیح نهائی متن شاهنامه ارزش و اهمیت فراوان خواهد داشت.

### توضیح آینده

در همین شماره اسنادی از خاندان سعدلو که این نسخه نزد آنان نگاهبانی می‌شده به چاپ رسیده است.

## شعر پارسی

این قطعه شعر را خواننده‌ای در نامه‌ی امضا فرستاده و نوشته است چون در مجله اشعار مربوط به زبان فارسی چاپ می‌شود آن را فرستادم که به چاپ برسد.

دم زدم از عشق بامولای شعر پارسی  
دانه‌ها چیدم ز خرمن‌های شعر پارسی  
قول بابا بود در لالای شعر پارسی  
بر لبانم بوسه زد نرمای شعر پارسی  
مستی می‌میدهد مینای شعر پارسی  
جان بقربان قد و بالای شعر پارسی  
پرنیان شد ریگ زیر پای شعر پارسی  
آن مسیحا دم‌ترین عیسیای شعر پارسی  
آفرین بر بسنیه‌ی بنای شعر پارسی  
شد جهانی آگه از دنیای شعر پارسی  
زین تجلی‌گاه استغنائی شعر پارسی  
کاروان در کاروان غوغای شعر پارسی  
شمس شد با شعر مولانای شعر پارسی  
کامها شیرین شد از حلوای شعر پارسی  
گم شد آخر درد ل صحرائ شعر پارسی  
هند شد رخشنده از رخشای شعر پارسی  
برگزید اوزان ناپیدای شعر پارسی  
ساقی زیبا و بزم‌آرای شعر پارسی  
قصه شد افسانه‌ی نیمای شعر پارسی  
می‌دمد خورشید از فردای شعر پارسی

تا گشودم لب چو نی از نای شعر پارسی  
پر گشودم در حریم آسمانهای سخن  
مادرم موسیقی هستی من را مینواخت  
نرمتر از بوسه‌ی گل‌های سرخ و آتشین  
اهل دل باشد کسی حاجت بساغر خانه نیست  
دل فدای قامت زیبا و موزون غزل  
رودکی تابوی جوی مولیان را آفرید  
مرده‌ی طفل سخن را پیرتوسی زنده کرد  
کاخ نظمش را گزندی نیست از باران و باد  
حکمت خیم بر بال رباعی پرکشید  
شد بلند آوازه سعدی از گلستان سخن  
گردباد بوستانش از هرا تا شام برد  
از شب تا تاری تبریز ماهی بردمید  
شعر شکر بار حافظ تا بئن بنگال رفت  
هفت شهر عشق را عطار نیشابور گشت  
آفتاب شعر صائب از دل دهلی دمید  
کیمیای فکر سیمین شعر زرین آفرید  
ساغرش خالی نمیگردد زبانگ نوش‌نوش  
هیچکس اینگونه زیبا شعر را درهم‌نریخت  
میراود ماهتاب از چشمه‌ی امروز شعر

آن خدای معجزه موسای شعرِ پارسی  
 آفرین بر گوهر والای شعرِ پارسی  
 آسمان در آسمان عنقای شعرِ پارسی  
 چون عقابی رفت از دنیای شعرِ پارسی  
 پر فروغند از تبِ رؤیای شعرِ پارسی  
 میهد گرمی بتنِ گرمای شعرِ پارسی  
 ماند از او امید در معنای شعرِ پارسی  
 پیرکی هرگز شود بر نای شعرِ پارسی  
 من چه دارم تا نهم در پایی شعرِ پارسی  
 م. سپند

مرغ سقا را حمیدی ساخت در آغوش شب  
 از جلال شعر او بالید بخود امواج سند  
 خانلری آن تیزبال سرزمین شعر و شور  
 صید شهباز کلامش کبکهای واژه بود  
 فرخی و ایرج و عشقی، بهار و شهریار  
 در زمستانها که سرما میدراند پوست را  
 پوستین کهنه اش را عاقبت بر سر کشید  
 تاج جهان باقی است این امواج میماند جوان  
 پیش از این دریای آتش را بجز مثنی سپند

### ای سر آغاز ازل \*

چنگ بگرفت و چنین نغمه سرود  
 وی مهور ز تو ذرات وجود  
 ای به آئینه دلها مشهود  
 ای نشاننده نثار نسرود  
 چه سلسمان و چه گبر و چه بهود  
 کرمت را نبود حسد و حدود  
 سر به طاق فلک انجم سود  
 وی سرانجام ابد بر تو درود  
 کریم اصطهبان

دوش خیاگر بزم ملکوت  
 کای مَنور ز تو خورشید فلک  
 ای ز چشم همه جز خود مستور  
 ای فروزنده طُور سینا  
 روی دلها همگی جانب توست  
 گنهم را نبود حصر و حساب  
 هر که زد بسوسه به خاک در تو  
 ای سر آغاز ازل بر تو سلام

که چنین نغمه جانبخش سرود  
 از وی آثار دیانت مشهود  
 گوش خرم شد ازو چونش شنود  
 معینش معرفت حق و دود  
 مدتی چهره اندیشه شخود  
 سختی کاست، نه لفظی افزود  
 به نگارنده این طاق کبود  
 وز تو و شعر تو هستم خشنود  
 بر تو و طبع تو ای دوست درود  
 ذبیح الله صفا

دهم آذر ۱۳۴۰

بر تو و طبع تو ای دوست درود  
 بر وی اعلام درایت مرفوع  
 چشم روشن شد ازو چونش بدید  
 لفظ آن منقبت بر قدر  
 دیدد دانش و بسی سنجش آن  
 نیک سنجید و نیارست در آن  
 به برآورنده این کاخ بلند  
 کاز تو و طبع تو گشتم خرسند  
 گفتم و بار دگر مسی گویم

\* در سال ۱۳۴۰ که رئیس دفتر استاد دکتر ذبیح الله صفا، در اداره کتب انتشارات و روابط دانشگاهی دانشگاه تهران بودم، گاهی که استاد را از امور اداری خسته و ملول می دیدم، ایبانی از اشعار خود را جهت ملاحظه و تصحیح به دفتر کارشان می بردم. این بهانه ای بود که آن بزرگوار را از مشغله اداری به دنیای شعر و ادب بکشانم. این شعر یادگار آن روزهاست. بادش  
 بهیر...